

لغتان و هما العثة التي تقع في الصوف والثياب والطعام ... و ساست الشاة كثر قملها .
 پس معلوم میشود که اصل ساس بمعنی عموم کرم کوچک حبوبات و «بید» جامه‌های
 پشمینه و شیشه حیوانات و امثالها بوده است و سپس این معنی عام در طی استعمال
 فارسی زبانان اندکی تخصص یافته و بر یک نوع مخصوصی از انواع کرم و شیشه و بید
 که همین حشره منفوره معروف باشد بعدها اطلاق شده است منحصرأ .
 ولی اسم حقیقی این نوع حشره یعنی ساس معروف ما در عربی «بق» است که
 مفرد آن «بقه» است قال فی اللسان :

«البق الدارج فی حیطان البیوت و قیل هی دویبة من القملة حمراء منتنة الريح
 تكون فی السرر والجدر اذا قتلتها شممت لها رائحة اللوز المر» .
 امروز هم در شامات (یا در مصر) چنانکه از یکی از عربهای همان صفحات شنیدم
 ساس را بقه میگویند .

سألة :

در اسماء اجداد یکی (یا چند نفر) از عرفا :

- شیراز نامه ۱۰۰، ۱۰۸ ؛

- شدالازار^a ۱۳۱ - ۱۳۱^b و ۸۳^b - ۸۴^a و ۳۲^b - ۳۳^a فقط باسم « شیخ الشیوخ

ابوالحسین» که شیراز نامه عین همین حکایت راجع بابو حیان توحیدی را از همو باسم
 «شیخ ابوالحسن بن احمد سأل به که شیخ شیوخ عصر بود» نقل کرده (۱۰۸) .

- نفحات ۲۸۸ ر ۳۱۴ .

> سامانیان :

جدول ذیل عمده از روی زین الاخبار > استخراج شده < مگر آنکه تصریح

شود بخلاف آن .

- تولیت اسماعیل بن احمد بن اسد بن سامان خدا سامانی ماوراء النهر را سال ۲۷۹* «
- تولیت امیر ماضی اسماعیل بن احمد سامانی خراسان را « ۲۸۹
- وفات او و جلوس امیر شهید احمد بن اسماعیل « ۲۹۵
- قتل او و جلوس نصر بن احمد امیر سعید « ۳۰۱
- وفات او و جلوس نوح بن نصر امیر حمید « ۳۳۱
- وفات او و جلوس عبدالملک بن نوح امیر رشید « ۳۴۳
- [وفات او و جلوس منصور بن نوح امیر سدید (ابن الاثیر) « ۳۵۰]
- وفات او و جلوس نوح بن منصور امیر رضی (ابن الاثیر: سنه ۳۶۶) « ۳۶۵
- وفات او و جلوس منصور بن نوح « ۳۸۷
- خلع و سمل او و جلوس برادرش عبدالملک بن نوح « ۳۸۹
- توقیف او و ارسال او باوز کند بتوسط ایلیک خان و انقراض سامانیه « ۳۸۹

سجاوندی :

رجوع شود بدفتر یادداشتها ج ۲ ص ۲۶ - ۳۹ .

بعضی مسائل وقوف و غیره که بطور کلی آنها را «سجاوندی» گویند در اول قرآنی که آقای دکتر غنی دارند با اسم «تجویدالقرآن» مسطور است .

سجّل:

سجّل عربی با احتمال قوی شاید از Sigillum لاتینی بمعنی مهر و sceau بیاید (رجوع به لاروس کبیر شش جلدی در کلمه Sigillographie) یا شاید هم

* - «وفیها [۲۷۹] ورد الخبر بموت نصر بن احمد و قام بما کان الیه من العمل وراء نهر بلخ اخوه اسماعیل بن احمد» (طبری ۳ : ۲۱۳۳) ، پس نصر بن احمد مذکور در متن نصر بن احمد دوم است و يك نصر بن احمد دیگری قبل ازو هم بوده است فلا تغفل.

برعکس ، یعنی لاتین از عربی گرفته شده باشد .

سجود هدهد :

يضرب مثلاً لكثرة السجود، قال ابن المعتز :

وصالت هدا هدة كالمجوس متى ترنيرانها تسجد

(المضاف والمنسوب ص ۳۸۴)^(۱)

ابن سراپیون :

که لسترنج ازو دردو کتاب خودخیلی نقل میکند عجاله^۱ علی التحقیق نمیدانم که بوده است و بچه زبانی نوشته است؟ ولی در جدول ماخذ لسترنج در اول اراضی خلافت اسلامیة ص «یح» عصر اورا (با تاریخ تألیف کتاب اورا) در سنه ۲۹۰ هجری نوشته و از ص ۱۲ و ۱۳ همان کتاب برمیآید که ازو قطعه (نه کتاب تمامی) مانده است در وصف بین النهرین و دجله و گویا بغداد و بعضی شطوط و انهار دیگر . و نسخه ازو در ب م هست که لسترنج در JRAS سال ۱۸۹۵ چاپ کرده است . در جدول ماخذ «بغداد در عهد خلفای عباسی» نیز نام همین کتاب چاپ خودش را داده است . در اکتفاء القنوع و معجم المطبوعات اورا اصلاً نیافتم .

در تاریخ ادبیات ایران برون ۱: ۳۶۷ در جزو و فیات مشاهیر در قرن دهم مسیحی از جمله گوید «و ابن سراپیون (متوفی در ۹۴۵ م [= ۳۳۴] تقریباً) مؤلف و صف بسیار ممتع بغداد که متنأ و ترجمه بتوسط گی لسترنج در روزنامه همایونی آسیائی ۱۸۹۵ چاپ شده است» انتهى ، ولی تاکنون ندانستم این مرد که بوده است و این چه اسمی است و اهل کجا بوده و چرا با این اسم غریب و صف بغداد بخصوصه را هرش گرفته بنویسد و آیا بزبان عربی نوشته ؟

۱- این یادداشت بخط استاد دانشمند آقای عباس اقبال آشتیانی است. (۱.۱).

بعد در فهرست کتب مطبوعه موجوده در ب م گشتم (دو جلد اخیر ضمیمه) نام ابن سراپیون را حواله میدهد به یوحنا بن سراپیون، در تحت این اسم گشتم معلوم شد کتابی طبی است نه کتاب جغرافی که در صدر آنم. بعد ذهنم رفت که شاید یوحنا بن سراپیون طبیب همان ابن سراپیون صاحب کتاب وصف بغداد باشد، باین ابی اصیبعه ۱۰۹:۱ رجوع کردم شرح حال مختصری از یوحنا بن سراپیون نام سریانی طبیب از اهل باجرمی (که قریه ایست نزدیک رقه از ارض الجزیره) دارد ولی نه عصرش را معین کرده است و نه کتابی از تألیفات او (جز دو کناش صغیر و کبیر) ذکر کرده است که راجع به جغرافی یا وصف بغداد و نحو ذلك باشد. ولی از اینکه کسی یکی از دو کناش او را در سنه ۳۱۸ از سریانی به عربی ترجمه کرده معلوم میشود که عصر او مقدم بر ۳۱۸ یا مقارن همان اوقات بوده است.

علی العجالة محتمل است که ابن سراپیون مؤلف جغرافیای بغداد همان ابن - سراپیون طبیب باشد و محتمل است که کس دیگر باشد و ظن من عجالة بشق اول یعنی اتحاد شخصین بیشتر متمایل است.

اینرا هم نگفتم که کتاب جغرافی سابق الذکر ابن سراپیون نسخه ایست خطی در ب م بنشان Add. 23379 (لستر نیج اراضی، ۱۳ ح) ولی نه این نمره و نه نام ابن سراپیون را در فهرست نسخ عربی ب م از ریو نیافتم، معلوم میشود در فهرست قدیم (طویل عریض حجیم) ب م باید باشد.

علی العجالة تا اینجا تحقیقات من راجع باین سراپیون رسیده است، بعدها هر چه علاوه شد باید بر اینجا الحاق نمود، ان شاء الله.

در دائرة المعارف اسلام ————— اصلاً و ابداً در «ابن» ابن - سراپیون را نیافتم.

و بعدها Mzik نامی گویا از اهالی مجارستان (هنگری) این نسخه را چاپ

کرده است در سنه ۱۹۳۰.

سرمه سلیمانی:

ظ = سرمه خفا (لطیفه غیبیه در شعری از حافظ (ظ)، ۶۰).

سطاره (نه ستاره):

لاجرم چون سطراره راست بود نتواند که کج رود جدول

(قصاید فارسی سعدی ص ۲۱۱)

این کلمه را بعینه بهمین املا یعنی سطراره با طاء مؤلف در کلیات نسخه و حید المملکی مورخه ۷۶۷ نوشته است بعکس نسخ چاپی که ستاره با تاء منقوط نوشته اند و لاشک ان الاول اعنی سطراره هو الاصح بل هو الصواب لا غیر

سعد بن زنگی:

مدت سلطنت او بتصریح و صاف ۱۵۵ و شد الازار^b ۹۹ (و بقی فی السلطنة و المملک تسعاً و عشرين سنة) و روضة الصفا و حبيب السیر بیست و نه سال بوده است. ولی عجب است که این کلمه نه در اغلب ماخذ دیگر مانند هر دو نسخه جامع التواریخ پاریس و نظام التواریخ چاپی و شیراز نامه چاپی به «سه» تصحیف شده است، و بتصریح گزیده و لب التواریخ [جهان آرا مدت سلطنت او را معین نکرده] مدت سلطنت او بیست و هشت سال بوده است.

سعد الدین محمد بن علی ساوجی:

وزیر غازان و اولجایتو، در سنه ۶۹۷ او با رشید الدین مشترکاً بوزارت غازان

نایل آمدند و تا آخر عمر غازان در این وظیفه بودند هر دو ، و همچنین پس از جلوس اولجایتو هر دو بالاشترک بوزارت اوباقی بودند تا در سن ۷۱۱ که مابین دو وزیر نقاری دست داده و بتضریب مفسدان سلطان بر او متغیر شده در دهم شوال سن ۷۱۱ با چند نفر از نوایش در محول بغداد بقتل رسانیدند (رجوع شود بوریقات رشیدالدین^(۱) برای تحقیق تاریخ انتصاب او بوزارت غازان که در بسیاری از مآخذ سهواً ۷۹۹ نوشته شده است بجای ۷۹۷ یعنی «سبع» تصحیف به «تسع» شده است ، و بوصاف ص ۳۴۷ بیعد و ۵۳۷ ، و تاریخ گزیده ص ۵۹۳ و ۵۹۷ ، و در الکامنه ۴ : ۱۰۱) .

سعدی:

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان گفته : که شیرازی نباشد که ایقاق و غماز و گدا نباشد ، اگر خود فی المثل سعدیست در آن بیت که غمازی شخصی کرده بود که :
هر بدیناریش سالی عمر ده تا بماند سیصد و پنجاه سال
خواجه هزار فرموده بود و رسول سیصد و پنجاه رسانیده .

(تاریخ سلغریان زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشی)

مولانا قطب الدین شیرازی فرمود که هر که از شیراز بسفر بیرون آمد سه حال عارض او شود : اول بزرگزاده بود ، دوم او را در راه غارتیده باشند تا راه انتجاع و گدائی مسدود نباشد ، سیم آنکه ایقاق و واقع باشد^(۲) .

|| تا حدی که اطلاع داریم قدیمترین کسی که از سعدی ذکر کرده و صاف همشهری اوست که در قسمت اول از کتاب خود که بین ۶۹۹ و ۷۰۲ یعنی پنج شش سال بعد از فوت سعدی تألیف شده میگوید ، در داستان سعایت مجد الملک یزدی : « در هر حال اثبات

۱- نگاه کنید بوریقات رشیدالدین که در صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۶ همین جلد چاپ شده

است (۱.۱)

۲- این باور داشت بخط آقای عباس اقبال استاد دانشمند دانشگاه است. (۱.۱)

این ذکر یکی از حاضران این دو بیت از گفته سعدی شیرازی رحمة الله علیه بر خواند :
 گر خردمند ز اجلاف جفائی بیند تا دل خویش نیازارد و درهم نشود
 سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین شکند قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود
 ترجمه آنرا این دو بیت در قلم آمد حدواً بحدواً والفاظاً بالفاظ :

ان زال ند من الاندال منقصة حاشي له ان يذيب النفس بالضجر
 فالتبر من حجر اذ صار منكسراً فالتبر تبر و ما يزداد في الحجر

(تاریخ و صاف ص ۹۹) (۹)

|| شعری از سعدی در جامع التواریخ طبع بلوشه ص ۸۴ که اسم سعدی در آن شعر مذکور است .

|| مطلبی راجع باو و صاحب و صاف و مکاتبة ایشان بایکدیگر (در مکتوب آقای اقبال وارده در ۲۲ مه ۱۹۳۹) .

ابو سعید ، سلطان - :

(۸۵۵-۸۷۳)

- ابن سلطان محمد بن میرانشاه بن امیر تیمور گورکان مقتول بدست حسن بیك
 آق قویونلو در صحرای مغ-ان (دولتشاه ۴۷۸) مابین رود ارس و اردبیل (ظ)
 در ۲۲ رجب ۸۷۳ .

- رجوع بلین پول بجدول مقابل ص ۲۶۸ ،

- و بجهان آرا (ص ۴۳۸ - ۴۳۹) ،

- و فهرست کتب من در عنوان « Qatremère : مطلع السعدین » و عنوان

« شرح تجرید » ،

- و بحیب السیر ۳ : ۳ : ۱۹۱ (و صفحات دیگر همان کتاب) ،

- و بتاریخ ارقام ورق ۶۴^b - ۶۵^b ،

این یادداشت بخط آقای عباس اقبال استاد دانشگاه است. (۱.۱)

- و بمطلع السعدين ص [از سنوات ۸۵۵ بيمد] ،
- و بروضة الصفا ص [از سنوات ۸۵۵ بيمد] .

سهنگامی :

قبر او در کنار آب تیکه است (= رود ایللی ؟ ظ)
(دفتر «تذکره الف» ص ۱۷)

سلاجقه روم :

(عمده بطبق ابن بیبی)

- ۱- عزالدین قلج ارسلان ثانی [بن مسعود اول بن قلج ارسلان اول بن سلیمان اول بن قتلش بن اسرائیل بن سلجوق]، وفات او در منتصف شعبان ۵۸۸، «کتاب» ابن بیبی ازین پادشاه شروع میشود .
- ۲- غیاث الدین کیخسرو اول بن عزالدین مذکور (۵۸۸) گویا چند ماهی فقط، سلطنت کرد و سپس برادرش سلیمان شاه ملک را از دست او بیرون برد .
- ۳- رکن الدین سلیمان شاه ثانی .
- جلوس : ۵۸۸ یا ۵۸۹ - وفات : ۶۰۰ یا ۶۰۱ یا ۶۰۲ در ۶ ذی القعدة .
- ۴- عزالدین قلج ارسلان ثالث پسر «شماره» ۳ .
- جلوس : فقط چند ماهی ۶۰۰ یا ۶۰۱ یا ۶۰۲ .
- ۳ bis - غیاث الدین کیخسرو اول مجدداً
- جلوس ثانوی : ۶۰۱ یا ۶۰۲ - قتل او : ۶۰۸ ، مخدوم صاحب راحة الصدور .
- ۵- عزالدین کیکاوس اول بن غیاث الدین کیخسرو اول .
- جلوس : ۶۰۷ یا ۶۰۸ - وفات : ۶۱۶ یا ۶۱۷ ، چهارم شوال .
- ۶- علاء الدین کیقباد اول بن غیاث الدین کیخسرو اول ، برادر مذکور قبل .
- جلوس : ۶۱۶ یا ۶۱۷ (ظ) - وفات : ۳ یا ۴ شوال سنه ۶۳۴ .

این آن پادشاهی است که بامتحدین خود باسلطان جلال‌الدین منکبرنی در یاس چمن نزدیک ارزنجان در ۲۷ یا ۲۸ رمضان ۶۲۷ جنگ کرد و سلطان جلال‌الدین شکست فاحشی خورد که دیگر بعد از آن شکست کمر راست نکرد تا در سال بعد بدست اکراد کشته شد. و نیز در عهد همین علاء‌الدین کیقباد بود که بنا بر تحقیق آقای بدیع‌الزمان خراسانی بهاء‌الدین ولد پدر مولانای روم با اهل و عیال و فرزند مهاجر از بلخ و پس از قضای فریضه حج بقونیه آمد و در آنجا رحل اقامت افکند و در حدود سنه ۶۲۸ در عهد همین سلطان در قونیه وفات نمود.

۷- غیاث‌الدین کیخسرو ثانی بن علاء‌الدین کیقباد اول.

جلوس: ۶۳۴ - وفات: ۶۴۲ یا ۶۴۳ یا ۶۴۴.

در عهد این پادشاه است تاخت و تاز دوم مغول بممالک روم سرداری بایجونویان که در ۶ محرم سنه ۶۴۱ در کوسه‌داغ از نواحی ارزنجان مابین بایجونویان مذکور با این غیاث‌الدین کیخسرو جنگ سختی روی داده غیاث‌الدین کیخسرو مغلوب و ممالک روم که تا کنون مستقل تام‌الاستقلال بود بحیطه استیلای مغول در آمد و تحت‌الحمايه ایشان گردید.

تاخت و تاز اول مغول در عهد پدر این غیاث‌الدین کیخسرو علاء‌الدین کیقباد بود در سنه ۶۲۹ که فوجی از عساکر جرماغون تا نواحی سیواس تاختن بردند ولی این تاخت و تاز اول فقط يك دست اندازی بود و دوامی نکرد، وانگهی تا نواحی سیواس مغول پیشتر نرفتند و دوباره بیورت خود بصحرای مغان مراجعت کردند.

۸- عز‌الدین کیکاوس ثانی بن غیاث‌الدین کیخسرو ثانی.

جلوس: ۶۴۲ تا ۶۴۳ - فرار او باستنبول و از آنجا بقرم حدود ۶۵۸ یا ۶۵۹ یا ۶۶۰.

وفات عزالدین مذکور در حدود سنه ۶۷۷ است در قیرم پس از
بسر بردن ۱۸ سال در غربت و این عزالدین کیکاوس بود که در ۲۳
رمضان سنه ۶۵۴ بابایچو نویان در خان علائی از محال آق سرا
جنگ نموده شکست فاحشی خورد.

۹- رکن الدین قاج ارسلان رابع بن غیاث الدین کیتخسرو ثانی.

سلطنت بالاقراء: از حدود ۶۵۸ یا ۶۵۹ یا ۶۶۰ تا ۶۶۴.

برادر عزالدین کیکاوس ثانی مذکور قبل از او. در غالب ایام
عمر مابین این دو برادر باستمداد از مغول نزاع و کشمکش
بود تا بالاخره در سنه ۶۵۴ پس از شکست فاحش عزالدین
کیکاوس مذکور قبل از بایچو نویان در خان علائی و روی کار
آمدن معین الدین پروانه مشهور از آن تاریخ ببعده که بدسایس
و اقدامات گوناگون بالاخره بوظیفه پروانگی [یعنی
حاجب الحجابی] این رکن الدین نایل آمد باستمداد از مغول
و قدری کار این رکن الدین ازین ببعده بنای قوت را گرفت تا
حدود ۶۵۸ یا ۶۵۹ یا ۶۶۰ که کمادکرنا عزالدین باستنبول و
از آنجا بقرم فرار کرد و این رکن الدین ظاهراً مستقل و منفرد
بملك گردید، ولی زمام حقیقی مملکت بدست حاجب الحجاب او
معین الدین پروانه مذکور بود، تا پس از مدتی حرص استیلا
و استبداد معین الدین پروانه او را بر آن داشت که سلطان را
هلاک کند و خود مالک الامر مطلق گردد لهذا ازو در نزد امراء
مغول شکایت نمود و او را بتمایل باشامیان متهم ساخت. امراء
مغول رکن الدین را از قونیه با قسرا طلبیده در ۲ جمادی الاولی
سنه ۶۶۴ در اثناء میهمانی هلاک ساختند.

[بی نمره] - علاءالدین کیقباد ثانی بن غیاث الدین کیخسرو ثانی.

(حدود ۶۴۶ - حدود ۶۵۴)

این علاءالدین کیقباد را لین پول چون ابدی سلطنت بالانفراد نکرده^(۱) ابدأ ذکرى از او نکرده ولى چون بالمشارکة با اخوین عزالدین و رکن الدین مذکورین - اقلأً بر حسب ظاهر و فرمان، مغول گو که در حقیقت هیچوقت یکروز هم سلطنت گویا نکرده است - مدتی که معلوم نیست چه دراست سلطنت کرده او را ذکر کردیم .

(مدت سلطنت بالمشارکة او با اخوین دیگر سابق الذکرش عزالدین کیکلوس ثانی و رکن الدین قلج ارسلان رابع : از حدود سنه ۶۴۶ - ۶۵۴ یا یکی دوسه سالی پیش و پس).

۱۰- غیاث الدین کیخسرو ثالث بن رکن الدین قلج ارسلان رابع.^(۲)

جلوس : سنه ۶۶۴ - قتل : ۶۸۱ یا ۶۸۲.

تا سنه ۶۷۶ یعنی تا سنه قتل معین الدین پروانه این پادشاه صوری در تحت استبداد او سلطنت اسمی میکرد و پس از قتل پروانه در تحت نفوذ مستقیم مغول.

۱۱- غیاث الدین مسعود ثانی بن عزالدین کیکلوس ثانی.

جلوس : ۶۸۱ یا ۶۸۲ - ۶۹۶ یا ۶۹۷.

۱۲- علاءالدین کیقباد ثالث بن فرامرز بن عزالدین کیکلوس ثانی.

جلوس : ۶۹۶ یا ۶۹۷ - عزل : ۷۰۰.

۱۱ bis - مجدداً غیاث الدین مسعود ثانی سابق الذکر در نمره ۱۱ .

از سنه ۷۰۰ - وفات : (ظ) حدود ۷۰۴ (بقول منجم باشی) یا ۷۰۸ (بقول ابوالفدا).

۱ - اصل : کرده (۱.۱).

۲ - وفات مولانای روم در عهد سلطنت این پادشاه است در ۶۷۲ م.ق.

این شخص آخرین پادشاه اسمی صوری سلاجقه روم است
و بفوت او سلاجقه روم بکلی و بکلی منقرض شد.

سلامی:

«حکای الحسین بن احمد السلامی فی کتابه المعروف بالنتف والطارف، الخ»
(التدوین للرافعی ۴۵۹)

سلجوقیه:

از روی گزیده تا بعدها از مظان دیگر درست تحقیق شود:

- ۱- طغرلک محمد ۴۲۹ - ۴۵۵
- ۲- داود جغری بیک ۴۵۱ (یا ۴۵۰)
- ۳- الب ارسلان محمد بن جغری بیک ۴۵۵ - ۴۶۵
- ۴- ملکشاه بن الب ارسلان ۴۶۵ - ۴۸۵ (۱۵ شوال، ثر)
- ۵- محمود بن ملکشاه ۴۸۵ - ۴۸۷ یا ۴۸۶
- ۶- برکیارق بن ملکشاه ۴۸۶ - ۴۹۸
- ۷- سلطان محمد بن ملکشاه ۴۸۹ - ۵۱۱ (وفات در ۱۱ ذی الحجه ۵۱۱: زبدة التواریخ)
- ۸- سنجر بن ملکشاه ۵۰۹ (نیایه) - ۵۱۱ (اسقلا) - ۵۵۲
- ۹- محمود بن محمد بن ملکشاه ۵۱۱ (۲۵ حج: ثر: ۱۸۵) - ۵۲۵ (شوال)
- ۱۰- طغرل بن محمد بن ملکشاه ۵۲۶^(۱) - ۵۲۹ (بقول مزیده وابن الاثیر)^(۴)
- ۱۱- مسعود بن محمد بن ملکشاه ۵۲۶ (ثر) - ۵۴۷

۱- جمادی الآخره ۵۲۶ - عماد ۱۶۰

۲- ولی عماد: ۱۷۲ «و کانت مدّة ولايته سنتین و شهر او شهرین» پس از روی حساب خود دو قول عماد تعیین تاریخ جلوس و وفات او واضح است که صواب در تاریخ وفات او ۵۲۹ است نه ۵۲۸.

- ۱۲- ملک‌شاه بن محمود بن محمد بن ملک‌شاه ۵۴۷-۵۴۷ (چهارماه)
 ۱۳- محمد بن محمود بن محمد بن ملک‌شاه ۵۴۷-۵۵۴^(۱)
 ۱۴- سلیمان‌شاه بن محمد بن ملک‌شاه ۵۵۵-۵۵۵^(۲) (وفات او در ۵۵۶: عماد)
 ۱۵- ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملک‌شاه ۵۵۵-۵۷۱ (۵۷۰ زبدة التواریخ)
 ۱۶- طغرل بن ارسلان مذکور ۵۷۱-۵۹۰

سلطان :

اطلاق سعدی این کلمه را بر سلغریان با وجود اینکه هیچکس ایشان را بدین لقب
 نخوانده .

- وصان بلاد المسامین صیانة بدولة سلطان البلاد ابی بکر
 (۱۸۹)
 چنین شد در ایام سلطان عادل اتابک ابوبکر بن سعد زنگی
 (۳۸۷)

این دو مورد فقط مواردی است که اطلاق این کلمه را بر اتابک ابوبکر در اشعار سعدی
 دیده‌ام و در باره سایر سلغریان هنوز نگشته‌ام و لزومی هم ندارد، چه از همین مورد
 واضح است که این اطلاق مجوز بوده و او اینکه بسیار نادر بوده .

سلطان‌شاه :

برادر (ظظ) شاه شیخ ابواسحق (تاریخ مغول آقای اقبال ۴۱۱) و لب التواریخ^۴ ۴۹۹ م
 که ازو با میرسلطان تعبیر مینماید .

۱- وفات او در ۱۱ ع ۱ : ۵۵۵ (عماد)

۲- هشت ماه - وفات او در ۱۲ ع ۱ : ۵۵۶ - راحة الصدور ۲۷۹

یادداشت‌های قزوینی، ج ۴ - ۲۰

ابضاً در مواهب الہی^b ۸۸ و ۸۹^a و ۹۰^a که از سیاق عبارت با احتمال ضعیف شاید همین شخص مراد باشد.

در اختصار مواهب الہی در عین همین مورد در صفحات ۶۴۸ و غیره همه جا ازین سلطان‌شاه بسطان‌شاه جاندار تعبیر مینماید که معلوم نیست فی الواقع برادر شیخ ابواسحق بوده است یا بکلی کسی دیگر، ولی از سوق عبارات در هر دو کتاب یعنی هم مواهب الہی و هم اختصار آن در این موارد مذکور و واضح است که او یعنی سلطان‌شاه مزبور از کارکنان شیخ ابواسحق بوده است.

سَلْغُر:

گویا ضبط این کلمه بفتح سین مهمله و سکون لام و ضم غین معجمه و در آخر راء مهمله است که نام قبیله بوده است از اترک. اما مضموم بودن غین در آن گویا اصلاً وابدأشکی نباشد، چه نام یکی از شاهزادگان سلغریان فارس سلغور شاه با او بوده است (وصاف و غیره) و گویا نام بعضی شاهزادگان دیگر اترک غیر سلغریان نیز بوده است (رجوع بمظان، اگر وقتی پیدا شد اینجا الحاق شود).

اما فتح سین در دیوان لغات الترک کاشغری ج ۱ ص (اوایل) در ضمن تعداد قبایل اترک این کلمه را صریحاً و واضحاً سلغُر بفتح سین و ضم غین حرکات گذارده است. در دائرة المعارف اسلام نیز این کلمه را بهمان ضبط مذکور در فوق Salghur عنوان کرده است.

علاوه بر اینها آقای مینورسکی می‌گفتند که نمیدانم در چه نقطه از آذربایجان یا قفقاز هنوز طایفه از اترک را سلور مینامند که بدون شك مخفف و مرخم سلغُر است بتلین حرف حلق وسطی و سپس حذف آن بتدریج که در بسیاری کلمات ترکی و مغولی معمول است.

سلغر شاه (سلغور شاه):

سه سلغر شاه در ازمنه متقاربه بوده اند:

یکی سلغر شاه سلغری پدر سلجوق شاه و پسر اتابك سعد بن زنگی (بسلطنت نرسید).
دیگر سلغر شاه بن (بقول گزیده) اتابك نصره الدین احمد از اتابکان لر بزرگ
(که در حدود ۶۹۰ قطعاً در حیاة بوده است بصریح و صاف و گزیده که از وفات ارغون
در موقع ذکر او صحبت میکنند.)

و دیگر امیر [مظفر الدین (فقط شیراز نامه ۷۴ و فارس نامه ناصری: ۴۸)] سلغر
شاه ترکمان که خواهرزاده شاه شیخ ابواسحق معروف بوده و در حوادث سنه ۷۲۵
ذکرش در شیراز نامه و فارس نامه و در حوادث حدود ۷۵۰ و چیزی در تاریخ آل مظفر
مندرج در گزیده نامش مکرر آمده است.

در اشعار کمال اسمعیل نیز کلمه «سلغر شاه» آمده که نمیدانم بطور لقب نوعی
یعنی اسم خانوادگی عموم سلغریان مثل «قاجار» مقصود است که بر سعد زنگی اطلاق
کرده یا مقصود همان سلغور شاه پدر سلجوق شاه سلغور است، باید بدقت ملاحظه شود.

سلغریان فارس:

(۱) - مظفر الدین (وصاف ۱۴۷) سنقور بن مودود السلغری از تراکمه قفقاق
(وصاف ۱۴۹):

جلوس: ۵۴۳ - وفات: ۵۵۸.

(۲) - اتابك تكله بن مودود (فقط در جهان آرا):

جلوس: ۲ - وفات: ۵۵۳.

(۳) - اتابك مظفر الدین (وصاف) زنگی بن مودود، برادر مذکور در فوق:

جلوس: [ظ ۵۵۸ یا ۵۵۶ (مجمل)] - ۵۷۱ (یا ۵۵۷: مجمل).

(۴) - اتابك مظفر الدين (وصاف) تكله^(۱) بن زنگی بن مودود، مدت سلطنت بیست سال^(۲) یا بیست و سه سال :

جلوس : [ظاظ ۵۷۱ (یا ۵۵۷ مجمل؟)] - ۵۹۱ (یا ۵۹۰ مجمل) .

(۵) - اتابك مظفر الدين (وصاف) طغرل بن سنقور بن مودود :

جلوس : ظ ۵۹۱ - ۵۹۹^(۳) .

(۶) - اتابك مظفر الدين (وصاف) سعد بن زنگی بن مودود :

جلوس : حدود ۵۹۳ یا ۵۹۴^(۴) - ۶۲۳ (بتصریح و صاف، رجوع بهامش لب -

التواریخ^h ۳۶) .

(۷) - مظفر الدين ابوبکر بن سعد بن زنگی، مدت سلطنت سی و شش سال

(وصاف ۱۷۹) :

جلوس : ۶۲۳ - ظ ۶۵۸ (یا ۶۵۹ و صاف و سایر مورخین) .

(۸) - مظفر الدين (لب التواریخ و سعدی ۲۲۴) سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی،

مدت سلطنت فقط ۱۸ روز (وصاف ۱۸۱) :

جلوس : ۶۵۹^(۵) (وصاف) - ۶۵۹^(۵) (یا ۶۵۸ - ۶۵۸^(۵) بقول سایر مورخین) .

(۹) - اتابك عضد الدين (جامع التواریخ) محمد بن سعد بن ابوبکر مذکور :

جلوس : ۶۵۹ - ۶۶۱

۱ - حکایتی در بوستان ص ۱۰۱ راجع بدو هست .

۲ - کذافی الوصاف و حبیب السیر و لب التواریخ و روضة الصفا. ولی در یکجای نظام -

التواریخ چاپی بسیار مغلوط بیست و هفت سال و در جای دیگر بیست سال (غ غظ) و در شیراز نامه بیست و سه سال .

۳ - مدت حکومت او نه سال (لب التواریخ) ، يك سال (بقول جامع و نظام التواریخ

و هذا الاظهر). ابتدا و انتهای این يك سال بهیچوجه معلوم نیست ولی بالضرورة در عهد

سلطنت تكله مابین سنوات ۵۷۱ - ۵۹۱ بوده است (رجوع بهامش جامع ورق ۲۲۹^a) . م. ق.

مرحوم قزوینی روی مدت جلوس سلطنت او که در متن نقل شد خط کشیده است

و مینویسد « قطعاً غلط صرف است » . (۱.۱) .

۴ - کما یتنبط من شیراز نامه ص ۵۲ و صریح فارسنامه ۱: ۳۲ .

۵ - اصل ۵۵۹ . (۱.۱) .

(چون طفل بود [۱۲ساله - جامع التواریخ] مادرش ترکان همشیره علاءالدوله اتابک یزد بتدبیر امور سلطنت ایستاد . مدت سلطنت او دو سال و هفت ماه بود (وصاف ۱۸۲) .

(۱۰) - محمد شاه بن سلغور شاه بن سعد بن زنگی :

جلوس : ۶۶۱-۶۶۱

مدت سلطنت او چهار ماه بود (وصاف ۱۸۴) و پس از چهار ماه [ولای بقول نظام التواریخ و لب التواریخ و حبیب السیر هشت ماه و گمان میکنم این قول اخیر اظهر است] ترکان او را گرفته (در ۱۰ رمضان ۶۶۱) نزد هولاکو فرستاد در عاشر رمضان سنه احدی و ستین و ستمائة (نظام التواریخ و لب التواریخ و گزیده). پس جلوس او از اینقرار در حدود جمادی الاولی یا ربیع الثانی سنه ۶۶۱ بوده است و پس از اندک مدتی پس از شورش سلجوقشاه بفرمان هولاکو کشته شد در شهر سنه ۶۶۱ ظظ (چه قتل خود سلجوقشاه بدست لشکر مغول بتصریح و صاف در شهر ۶۶۱ بود، پس قتل این محمد شاه که قبل از فرستادن لشکر است بفارس بتوسط هولاکو بالضروره نیز در شهر همان سال ۶۶۱ بوده است یا اوایل ۶۶۲ (رجوع بسلاجوقشاه) .

(۱۱) - سلجوقشاه بن سلغور شاه :

جلوس : حدود رمضان ۶۶۱ - صفر ۶۶۲ .

برادر مذکور قبل . ترکان پس از بند و اخراج محمد شاه فرستاد او را از قلعه اصطخر که در آن محبوس بود بیرون آورده بسلطنت نشانید (لابد در شهر سنه ۶۶۱) و وی ترکان را در حباله نکاح آورد و مادر وی از نژاد آل سلجوق است (نظام التواریخ) و ظاهراً بهمین جهت موسوم بسلاجوقشاه شده .

سپس ترکان را بقتل رسانید و باسقاقان مغول را نیز بکشت و بر مغول شورش کرد. هولاکو ب مجرد استماع این خبر محمد شاه مذکور را حکم بقتل داده و لشکری انبوه از مغول بفارس فرستاد تا با او جنگ کرده او را بقتل آوردند در آخر شهرور سنه احدی و ستین و ستمائة (وصاف ۱۸۹)، پس مدت سلطنت او نیز ۶۶۱-۶۶۱ است) یا علی الاصح رمضان ۶۶۱- او ایل ۶۶۲، زیرا بتصریح نظام التواریخ کما مر بند کردن سلف محمد شاه در عاشر رمضان ۶۶۱ بوده، و از طرف دیگر بتصریح و صاف ص ۱۸۹ مدت سلطنت این سلجوقشاه هفت ماه است، پس اگر این دو قول صحیح باشد لابد قتل او در صفر یاریع الاول ۶۶۲ بوده است نه او اخر ۶۶۱. یا آنکه جلوس او در نتیجه گرفتاری سلفش محمدشاه دوسه ماه زودتر از رمضان ۶۶۱ بوده است. یکی از این دو واقعیت دارد بالضرورة نه هر دو. بعد دیدم که بتصریح حبیب السیر واقعه قتل سلجوقشاه را در شهرور سنه ۶۶۲ میداند و بدون شك همین صحیح است لا غیر. و در گزیده قتل سلجوقشاه در صفر ۶۶۳ دارد و بدون هیچ شککی صفرش صحیح است ولی ۶۶۳ غلط فاحش است از نسخ بجای ۶۶۲ بطبق حبیب السیر و نیز بتصریح نظام التواریخ که جلوس خلف او ابش خاتون را در سنه ۶۶۲ مینویسد، چه بتصریح صریح و صاف کما ذکرنا مدت سلطنت سلجوقشاه هفت ماه بوده است و بقول اب التواریخ پنج ماه. و بنا بر فرض صحت تاریخ ۶۶۳ در گزیده مدت سلطنت او یکسال و پنج شش ماه خواهد بود و این فقره را هیچیک از مورخین مطلقاً و اصلاً ننگته اند. باری در غلط فاحش واضح بودن ۶۶۳ در قتل

سلجوقشاه شبیه نیست . پس حاصل اینست که سلطنت هفت ماهه او رمضان ۶۶۱ - صفر ۶۶۲ بوده است .

(۱۴) - ابش خاتون بنت سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی :
جلوس : ۶۶۲ - ۶۸۵ .

پس از قتل سلجوقشاه در اوایل سنه ۶۶۲ علی الاصح (یا آخر سنه ۶۶۱) چون در دودمان اتابکان سلغری مردی که شایسته تخت و تاج فارس باشد نمانده بود بحکم هولاکو سکه و خطبه بنام ابش خاتون مذکور مزین شد و سلطنت صوری همچنان بنام او بود و وی در حباله منکو تیمور بن هولاکو در آمد تا در سنه ۶۸۵ که وفات نمود و دیگر سلطنت حتی صوری و اسمی از خانواده سلغریان بر افتاد . پس مدت سلطنت ابش خاتون ۶۶۲ - ۶۸۵ است : بیست و دو سال بتصریح و صاف (ص ۲۲۲) و بعضی مورخین وفات او را در ۶۸۶ نوشته اند و الامر فیه سهل . انتهى ظاهراً .

|| بکتب ذیل احتمالاً برای «سلغریان» باید رجوع کرد :

- نفایس الفنون ،

- ممدوحین سعدی ،

- دستور الکاتب فی تعیین المراتب (چون مکانیب آن همه مصنوعی است - یعنی

همه از انشاء خود مؤلف است - لهذا این فقره از ارزش تاریخی آن فوق العاده میگذرد بلکه هیچ میکند) ،

- بکتب نجومی ،

- بمؤلفات عبیدزاکان حتماً (S.P . 824) ،

- بدیوان همام تبریزی (S.P. 1531) ،

- منهل الصافی حتماً .

- حتماً حتماً حتماً بتاریخ اولجایتو از عبدالله کاشانی (S.P . 1419) و از يك کاشانی دیگر نیز (شمس الدین کاشانی : S. P. 1443 ، بلوشه نمره 1509) باید نیز رجوع شود .

- و نیز احتیاطاً بفوات الوفيات ، گر چه هیچ امیدی از مصریان برای تاریخ نواحی ایران بخصوص فارس دور دست از مصر و مصریان نیست .

- رجوع حتماً نیز بمسالك الابصار (Ar. 2328 و Ar. 2325) اوراق ۳۹

و پیش و پس .

- رجوع نیز بالعبر ذهبی Ar. 1585 که تا سنه ۷۴ حوادث را دارد، در صورتیکه تاریخ کبیر او تا سنه ۷۰۰ فقط دارد .

- و نیز حتماً و حتماً و حتماً به مجموعه رشیدی باید رجوع شود (Ar . 2324) .

سَلَم :

نام یکی از قبرستانهای معروف شیراز که همانست که در مزارات شیراز ورق ۶۲^b بنام «مقبره سلم» عنوان کرده است (و اولین کسی را از مدفونین در آن مقبره که شرح احوالش را میدهد شیخ سلم بن عبدالله الصوفی الشیرازی است از اکابر قدماء و مقدم بر شیخ کبیر یعنی ابو عبدالله محمد بن خفیف متوفی در ۳۷۱ و بدون هیچ شک و شبهه این مقبره منسوب بدوست) و بدون هیچ شک و شبهه این مقبره سلم همانجاست که در قاموس گوید : « باب سلم محلة بشیراز » و بضبط سلم بفتح سین و سکون لام ضبط شده است و در منتهی الارب سلم بالفتح صریحاً ضبط شده است . سعدی گوید ص ۴۱۳ :

جان سخنش به پیش لب دیدم . روز عـ مرش بتنگک شب دیدم
بارها گفتمش بخفیه لطیف . که سلامت بریم یا بخفیف

گفت خاموش از این سخن زنهار
بیش از این زحمت و صداع مدار
ابلهم تهاهلاک جهان خواهم
راست خواهی نه این نه آن خواهم
(رجوع بوریقات «درب سلم» (۱)

سلیمان خان :

از احفاد یشموت بن هولاکو که امیر شیخ حسن چوپانی (= شیخ حسن کوچک) او را در حدود سنه ۷۴۰ به سلطنت ظاهری صوری برداشته و ساتی بیک بنت اولجایتو را که قبل او به سلطنت ظاهری برقرار نموده بود طوعاً او کره‌ها بقصد او در آورد و او را یعنی سلیمان خان را سلطان ظاهری ایران و مخصوصاً آذربایجان و مضافات قلمداد کرد. سلیمان مزبور همانطور پادشاه ظاهری دست نشانده شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان بود تا در حدود ۷۴۴ پس از کشته شدن شیخ حسن مذکور وی در مقابل سطوت و اقتدار اشرف بن تیمورتاش بن چوپان (برادر شیخ حسن کوچک) تاب مقاومت نیاورده از سلطنت ظاهری کناره گرفته بدیار بکر رفت و کان آخر العهد به و دیگر در هیچ جا ذکری از او نیافتم از این تاریخ حدود ۷۴۴ بعد (رجوع بحیب السیر ج ۱ ج ۳ ص ۱۳۰-۱۳۳، و تاریخ آقای اقبال ص ۳۵۹-۳۶۲، و روضة الصفا ج ۵ ص ۱۸۲ و ۱۸۳ و شاید یکی دو ص دیگر نیز و مختصر تاریخ الخلفاء منسوب بابن انجب ص ۱۳۶).

نسب نامه این سلیمان خان را تا یشموت تا کنون در هیچ جا نیافته‌ام شاید در معز الانساب یا در ذیل نامعلوم جامع التواریخ از مؤلفی نامعلوم یا در تاریخ شبانکاره (۲) نسب نامه صحیح او بدست بیاید وقتی.

سبط العلی للحضرة العلیا :

در کتابخانه وینه و برلین و لنین گراد و قاهره و کمبریج و اکسفرد (ظ) و ایندیا فیس

۱- نگاه کنید بصفحات ۸۴ و ۸۵ از همین جلد یادداشتهای فروینی. (۱.۱)

و مجلس و کتابخانه مرحوم براون و مشهد و لیدن بهیچوجه ندارد. پس معلوم میشود
نسخه در نهایت نهایت ندرت است.
فقط نسخه‌ی که فعلاً من از آن سراغ دارم یکی نسخه‌ی ب م است که فقط يك
نسخه از آن دارند و دیگری نسخه‌ی پاریس آنهم فقط يك نسخه و يك نسخه فقط در
استنبول در کتابخانه ایاصوفیا (فهرست آن نمره 387) و علی‌المجاله هیچ جای دیگر
از آن نیافتم. (۱)

سنجاسی (؟) :

یا سنجانی یا سجاسی؟ - شیخ رکن الدینی سنجانی ملقب بشاه سنجان که جامی
صریحاً گوید (نفحات ۳۷۴): «از ده سنجان خواف است» (نفحات ۲۹۲ و ۳۷۴،
شیراز نامه ۱۴۱).

سنجان:

مقصود این کلمه است نه شخص منسوب بدان: امیر نصرالله سنجانی از احفاد
رکن‌الدین محمود شاه سنجان (حیب‌السیر ۲: جلد ۳ ص ۷۸).

سواء اكان كذا ام كذا:

اگر بعد از سواء ام باشد حتماً باید معادل آن همزه نیز باشد که آنرا همزه
تسویه گویند مثل سواء علیهم اندرتهم ام لم تنذرهم و حذف همزه شاذ است مثل قراءت
ابن محییص سواء علیهم اندرتهم و سواء علینا جزعنا ام صبرنا [ولا ابالی اقام ام قعد که
دخلی بسواء ندارد ولی بعینه با او در یک حکم است].

و اگر بعد از سواء او بیآوری همزه تسویه بعد از سواء لازم نیست یعنی ادخالش

۱- این کتاب پس از مرگ علامه قزوینی بتصحیح و اهتمام استاد دانشمند آقای عباس اقبال
انتشار یافت و آنطور که روی جلد آن نوشته شده است تحت نظر علامه مرحوم فراهم
شده است. (۱.۱).

غیر جایز است و باید گفت سواء علی قیمت [نه اقامت] اوقعدت، فافهم واغتمم که پس از یکی دو روز تفحص دائم باین نتیجه رسیدم (شرح رضی ص ۳۱۲ - ۳۱۳ و مغنی ۱۲ و ۱۴ - ۱۵ و ۱۱۵).

سوزومیز:

«پیر بداق بهادرخان بر ایغدن ابوالنصر یوسف بهادر سوزومیز» [طغرای مناشیر و احکام پیر بداق بن قرا یوسف تر کمان که در حیات پدر، پدرش او را بتخت نشانید و خود را در جرگه ملازمان او قرارداد] (حبیب السیر جزو ۳ ج ۳ ص ۱۰۵).

سوزیندن (؟):

«بر ایغها را [نوروز بن امیر ارغون] بنام اورنکته مور باصقاع و جوانب میفرستاد و نوروز سوزیندن (ظاهراً سوزیندن؟) بر آن رقم میزد» (وصاف ۳۱۵).

سونج:

(اسم امیری، لابد از اترک)

و سجع بستن این کلمه را با منج که واضح است سونج بضم سین و سکون نون و سکون جیم تلفظ میشده است (تاریخ عماد کاتب ۲۹۴).

سهروردی^(۱):

|| صاحب عوارف المعارف (حبیب السیر جزو ۳ از ج ۲ ص ۷۸).

|| شیخ شهاب الدین سهروردی صاحب عوارف المعارف و متوفی در غره محرم

سنه ۶۳۲. ذکری از او در وصاف ص ۱۵۹.

۱ - نگاه کنید بعنوان «شهاب الدین سهروردی» در همین جلد از یادداشت‌های قزوینی. (۱.۱).

نواده چهارم او داماد رشیدالدین [فضل الله] معروف بوده است و شرح حال مختصری از او در دررالکامنه ۲: ۳۳۵ مسطور است و نام و نسب او از اینقرار است: جمال الدین عبدالرحمن بن عبدالحمود بن عبدالرحمن ابی جعفر محمد بن الشیخ شهاب الدین عمر بن محمد السهروردی و قتل فی سنة ۷۳۷.

سهمی (حزرة بن یوسف بن ابراهیم)^(۱):

مؤلف تاریخ جرجان^(۲) که بتصریح آقای مینورسکی در عنوان «مازندران» از دائرةالمعارف اسلام (در ضمن ذکر ماخذ) کتاب مذکور در کتابخانه اکسفورد موجود است در سنة ۴۲۶ (بقول ابن الاثیر در آخر حوادث سنة مذکوره ج ۹: ۱۸۵) یا در سنة ۴۲۷ یا ۴۲۸ (ذهبی در طبقات الحفاظ ۳: ۲۷۳) وفات نموده است، و شرح احوال او در مواضع ذیل مسطور است:

- انساب سه معانی در عنوان «سهمی» (ورق^{a-b} ۳۱۹) و عنوان «جرجانی» (ورق^a ۱۲۶) که در ابتدا نام جد او را سهواً «ثابت» نوشته و بعدها ابراهیم علی ما هو الصواب، و تاریخ وفات او را جایش را سفید گذارده و شرح حال خود او را و خانواده او را آنجا نسبتاً مشروح دارد.

- معجم البلدان یا قوت در عنوان «جرجان» ج ۲ ص ۵۳ - ۵۴.

- ذهبی در طبقات الحفاظ ج ۳ ص ۲۷۲-۲۷۳.

- ابن الاثیر در آخر حوادث ۴۲۶ که فقط دو سه کلمه بیشتر چیزی درباره او

نمی گوید.

- حاجی خلیفه در تحت عنوان «تاریخ جرجان» و «تاریخ استرآباد» که از روی

این تعدد ذکر حاجی خلیفه آقای مینورسکی باغلب احتمال نقلاً از بروکلین

۱- نگاه کنید به ذیل عنوان «تاریخ جرجان» ص ۱۴ از جلد دوم. (۱.۱).

۲- تاریخ جرجان از روی نسخه منحصر اکسفورد در سال ۱۹۵۰ در حیدرآباد

دکن چاپ شده است. (۱.۱).

این دو اسم را دو کتاب مختلف فرض کرده هر دو از تألیفات سهمی مذکور ؛
 - در لسان المیزان ابن حجر و میزان الاعتدال ذهبی و جواهر المصنیه و طبقات -
 الشافعیة سبکی اصلاً نام او را نیافتیم .
 || صاحب کتاب آداب الدین (التدوین استطراداً ج ۲ ص ۱۸۱) .

«سیرة الامام علی بن ابی طالب

کرم الله وجهه الی الهضام بن الحجاف و قطعه الحصون السبعة حتی وصل الیه
 و نصره الله علیه « (فهرست مصطفی البابی الحلبی لسنة ۱۳۴۸ ص ۹۸) ، و اظن ان مؤلف
 هذا الكتاب هو ابو الحسن البکری المذكور فی لسان المیزان ۱: ۲۰۲، فاینظر اصل الكتاب
 ان شاء الله .